الدّرسُ الثّاني

« أعْقَلُ النّاسِ أنْظَرُهُم في الْعَواقِبِ.» الإمام عَلِيٌ عليه السلام

خردمندترینِ مردم، تیزبین‌ترین ایشان در فرجامِ [کارها] است.

اَلْوَجْهُ[11] النّافِعُ، وَ الْوَجْهُ الْمُضِرُّ

وجه مفید، و وجه زیان‌آور

﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ إِنّا لا نُضيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً﴾ الكَهْف: ٣٠

(مضارع منفی من باب إفعال، معلوم) (مفعول) (فعل ماضٍ من باب إفعال) (مفعول)

همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند[بدانند که] بی‌گمان ما پاداش کسی را که کاری را خوب انجام داده است تباه نمی‌کنیم [12]

في عامِ أَلْفٍ وَ ثَمانِمِئَةٍ وَ ثَلاثَةٍ وَ ثَلاثينَ وُلِدَ في مَمْلَكَةِ «السُّوَيد» صَبِيٌّ سُمِّيَ «أَلْفِرد نوبِل». كانَ والِدُهُ قَدْ أَقامَ مَصْنَعاً لِصِناعَةِ مادَّةِ «النّيتروغليسِرين» السّائِلِ السَّريعِ الِانْفِجارِ، وَ لَوْ بِالْحَرارَةِ الْقَليلَةِ.

(نائب فاعل) (نائب فاعل) (مفعول)

در سال ۱۸۳۳ در کشور سوئد پسری متولد شد که آلفرد نوبل نامیده شد. پدرش کارخانه‌ای را برای تولید مادهٔ نیتروگلیسیرینِ مایعی که سریع منفجر می‌شد گرچه با حرارت کم، ساخته بود.

اِهْتَمَّ أَلْفِرد مُنْذُ صِغَرِهِ بِهٰذِهِ الْمادَّةِ، وَ عَمِلَ عَلىٰ تَطْويرِها مُجِدّاً لِيَمْنَعَ انْفِجارَها.

(حال)

آلفرد از زمان خردسالی‌اش به این مادّه (اهمیّت داد) اهتمام ورزید، و تلاشگرانه (با تلاش) روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدنِ آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

(مضاف الیه - صفت) (موصوف- مضاف - نقش: مضاف الیه)

بَنىٰ مُخْتَبَراً صَغيراً لِيُجْرِيَ فيهِ تَجارِبَهُ، وَلٰكِنْ مَعَ الْأَسَفِ انْفَجَرَ الْمُخْتَبَرُ وَ انْهَدَمَ عَلىٰ رَأْسِ أَخيهِ الْأَصْغَرِ وَ قَتَلَهُ. هٰذِهِ الْحادِثَةُ لَمْ تُضْعِفْ عَزْمَهُ، فَقَدْ واصَلَ عَمَلَهُ دُؤوباً، حَتّىٰ اسْتَطاعَ أَنْ يَخْتَرِعَ مادَّةَ «الدّينامِيتِ» الَّتي لا تَنْفَجِرُ إلّا بِإِرادَةِ الْإِنسانِ.

(مفعول) (صفت) (حال)

آزمایشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه‌هایش را در آن اجرا کند، ولی شوربختانه (متأسفانه) آن آزمایشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این رویداد اراده‌اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست مادّهٔ دینامیت را که فقط به ارادهٔ انسان منفجر می‌شد، اختراع کند.

بَعْدَ أَنِ اخْتَرَعَ الدّينامِيتَ، أَقْبَلَ عَلىٰ شِرائِهِ رُؤَساءُ شَرِكاتِ الْبِناءِ وَ الْمَناجِمِ وَ الْقُوّاتُ الْمُسَلَّحَةُ وَ هُمْ مُشتاقونَ لِاسْتِخْدامِهِ، فَانْتَشَرَ الدّينامِيتُ في جَميعِ أَنْحاءِ الْعالَمِ.

(جمله حالیه)

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلّح در حالی که مشتاق به‌کارگیری آن بودند، به خریدِ آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همهٔ نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قامَ أَلْفِرد بِإِنشاءِ عَشَراتِ الْمَصانِعِ وَ الْمَعامِلِ في عِشْرينَ دَوْلَةً، وَ كَسَبَ مِنْ ذٰلِكَ ثَروَةً كَبيرَةً جِدّاً حَتّىٰ أَصْبَحَ مِنْ أَغْنىٰ أَغْنِياءِ الْعالَمِ.

(معدود) (مفعول) (صفت)

آلفرد به ساختن ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی به‌دست آورد تا اینکه از ثروتمندترینِ ثروتمندان جهان شد.

---

[11] **اَلْوَجْهُ:** چهره، صورت، سطح، نقطه نظر، دیدگاه، علت، شکل، **وجه**.

[12] إِنّا لا نُضيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلاً: بی گمان ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم. (ترجمه مؤلّف کتاب)

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم.(ترجمه فولادوند)

فعل «أحسن»+ مفعول: خوب انجام داد / أحسن+ حرف جر إلى: نیکوکاری کرده است

DaneshSad دانش صد

فَقَدِ اسْتَفادَ الْإِنسانُ مِنْ هٰذِهِ الْمادَّةِ، وَ سَهَّلَ أَعمالَـهُ الصَّعْبَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفاقِ وَ شَقِّ الْقَنَواتِ وَ إِنشاءِ الطُّرُقِ وَ حَفْرِ الْمَناجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبالِ وَ التِّلالِ إِلىٰ سُهولٍ صالِحَةٍ لِلزِّراعَةِ.

انسان از این مادّه استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن تونل‌ها و شکافتن کانال‌ها و ساخت راه‌ها و کندنِ معادن و دگرگونی (تبدیل) کوه‌ها و تپه‌ها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعمالِ الْعَظيمَةِ الَّتي تَمَّتْ بِواسِطَةِ هٰذِهِ الْمادَّةِ تَفْجيرُ الْأَرضِ في قَناةِ «بَنَما» بِمِقدارٍ مِنَ الدّينامِيتِ بَلَغَ أَرْبَعينَ طُنّاً. و از کارهای بزرگی است که بواسطهٔ این ماده انجام شد، منفجر کردن زمین در کانال «پاناما» با مقداری از دینامیت که به چهل تن رسید،

وَ بَعْدَ أَنِ اخْتَرَعَ نوبِل الدّينامِيتَ، اِزْدادَتِ الْحُروبُ وَ كَثُرَتْ أَدَواتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْريبِ بِهٰذِهِ الْمادَّةِ، وَ إِنْ كانَ غَرَضُهُ مِنِ اخْتِراعِهِ مُساعَدَةَ الْإِنسانِ في مَجالِ الْإِعمارِ وَ الْبِناءِ. (بناء=عِمارَة)

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار کشتار و ویرانگری به کمک این مادّه زیاد شد، اگرچه هدفِ او از اختراعش (دینامیت) کمک به انسان در زمینهٔ آباد کردن و ساختن بود.

نَشَرَتْ إِحْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنسِيَّةِ عِنْدَ مَوْتِ أَخيهِ الْآخَرِ عُنواناً خَطَأً:

«ماتَ أَلْفِرِد نوبل تاجِرُ الْمَوْتِ الَّذي أَصْبَحَ غَنِيّاً مِنْ خِلالِ إيجادِ طُرُقٍ لِقَتْلِ الْمَزيدِ مِنَ النّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوان (تیتر) اشتباهی را پخش کرد (منتشر کرد):

«آلفرد نوبل تاجر مرگی[۱۳] که از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثروتمند شد، مُرد.

شَعَرَ[۱۴] نوبِل بِالذَّنْبِ وَ بِخَيْبَةِ الْأَمَلِ مِنْ هٰذَا الْعُنوانِ، وَ بَقِيَ حَزيناً[۱۵] وَ خافَ أَنْ يَذْكُرَهُ النّاسُ بِالسّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذٰلِكَ فَقَدْ بَنىٰ مُؤَسَّسَةً لِمَنْحِ الْجَوائِزِ الشَّهيرَةِ بِاسْمِ «جائِزَةِ نوبِل». وَ مَنَحَ ثَرْوَتَهُ لِشِراءِ الْجَوائِزِ الذَّهَبِيَّةِ لِكَي يُصَحِّحَ خَطَأَهُ.[۱۶]

نوبل از این عنوان (تیتر) احساس گناه و ناامیدی کرد، و اندوهگین شد و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن (اهدای) جوایز مشهور بنام «جایزهٔ نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلایی داد تا خطایش را تصحیح کند.

تُمْنَحُ هٰذِهِ الْجائِزَةُ في كُلِّ سَنَةٍ إِلىٰ مَنْ يُفيدُ الْبَشَرِيَّةَ في مَجالاتٍ حَدَّدَها، وَ هِيَ مَجالاتُ السَّلامِ وَ الْكيمياءِ وَ الْفيزياءِ وَ الطِّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ ... .

این جایزه هر سال به کسی داده (اهدا) می‌شود که در زمینه‌هایی که آن را مشخص کرده، به بشریّت سود می‌رساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و ... .

وَلٰكِنْ هَلْ تُعْطَى الْجَوائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذٰلِكَ؟!

ولی آیا امروزه این جایزه‌ها به کسی که شایسته‌اش است اهدا می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِراعٍ عِلْميٍّ وَ ابْتِكارٍ في التِّقْنِيَّةِ وَجْهانِ:

وَجْهٌ نافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ.

وَ عَلَى الْإِنسانِ الْعاقِلِ أَنْ يَسْتَفيدَ مِنَ الْوَجْهِ النّافِعِ.

هر اختراع علمی و نوآوری‌ای در فناوری دو وجه (رویه) دارد: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور (زیان ساز) دارد.

و انسان خردمند باید(واجب است) از وجه سودمند بهره ببرد. (استفاده کند)

---

[۱۳] حرف «ی» در زبان فارسی، حرف صفت ساز است؛ نه یای نکره.

[۱۴] شَعَرَ بـ : احساس کرد / قام بـ : اقدام کرد به

[۱۵] برای دبیر: («بَقِيَ»=صار: فعل ناقص به معنای«شد»- حزيناً: خبر بقي و منصوب) ←ناراحت شد- اما برای دانش‌اموز اگر سوال داده شود: (حزيناً: حال و منصوب)←ناراحت ماند

[۱۶] مؤسسة – ثروة – خطأ: مفعول

بـرو به
تمرین اول

اَلْمُعجَم

أَجْرَي: اجرا کرد (مضارع: يُجْري) «لِيُجْرِيَ: تا اجرا کند»	**اَلتِّقْنِيَّة:** فنّاوری (مُعَرَّبِ واژهٔ فرانسوی تکنیک)	**اَلصَّبيّ:** کودک، پسر «جمع: اَلصِّبْيان»
أَضْعَفَ: ضعیف کرد	**اَلتِّلال:** تپّه‌ها «مفرد: اَلتَّلّ»	**صَحَّحَ:** تصحیح کرد (مضارع: يُصَحِّحُ)
اَلْإِعْمار: آباد کردن(أَعْمَرَ، يُعْمِرُ)	**تَمَّ:** انجام شد، کامل شد (مضارع: يَتَمُّ)	**اَلطُّنّ:** تُن «جمع: الْأَطْنان»
أَفَادَ: سود رساند (مضارع: يُفيدُ)	**جُلْبُ شَعيرَةٍ:** پوست جویی	**اَلْفَرَنسيَّة:** زبان فرانسوی
أَقْبَلَ عَلىٰ: به ... روی آورد	**حَدَّدَ:** مشخّص کرد	**اَلْفيزياء:** فیزیک
اَلْأَنْحاءِ: سمت‌ها، سوها «مفرد: اَلنَّحْو»	**خَيْبَةُ الْأَمَلِ:** ناامیدی ≠ اَلرَّجاء	**قَناةُ بَنَما:** کانال پاناما
اَلْأَنْفاق: تونل‌ها «مفرد: اَلنَّفَق»	**اَلدَّؤوب:** با پشتکار	**اَلْقَنَوات:** کانال‌ها «مفرد: اَلقَناة»
انْهَدَمَ: ویران شد	**اَلسُّوَيْد:** سوئد	**كَسَبَ ـِـ:** به دست آورد
اِهْتَمَّ[۲]: اهتمام ورزید (مضارع :يَهْتَمُّ)	**سَهَّلَ:** آسان کرد ≠ صَعَّبَ	**اَلْمَجال:** زمینه «جمع: اَلْمَجالات»
اَلْأَهْل: شایسته	**اَلسُّهول:** دشت‌ها «مفرد: اَلسَّهْل»	**اَلْمَناجِم:** معادن «مفرد: اَلْمَنْجَم»
اَلتَّحْويل: دگرگونی	**اَلشَّعير:** جو	**نَشَرَ ـُـ:** پخش کرد
اَلتَّطْوير: بهینه‌سازی	**اَلشَّقّ:** شکافتن (شَقَّ، يَشُقُّ)	
	اَلصّالِحَةُ لِلزِّراعَةِ: قابل کشت	

حَولَ النَّصّ

أ. ضَعْ فِي الْفَراغِ كَلِمَةً مُناسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

١- بَعْدَ اخْتِراعِ الدّيناميتِ، اِزْدادَتِ ..... الْحُروبُ ..... وَ كَثُرَتْ وَسائِلُ الْقَتْلِ وَ التَّخْريبِ بِهٰذِهِ الْمادَّةِ.
و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیلهٔ این مادّه زیاد شد.

أقبل إليه: نزد او آمد
أقبل على: روی آورد
قَبِل: پذیرفت
قبّل: بوسید
استقبل: به پیشواز رفت
قابل: روبرو شد
تقبّل: مستجاب کرد

٢- أَقْبَلَ عَلىٰ شِراءِ الدّيناميتِ رُؤَساءُ شَرِكاتِ الْبِناءِ وَ ..... الْمَناجِمِ ..... وَ الْقُوّاتُ الْمُسَلَّحَةُ.
رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلّح به خریدِ آن روی آوردند.

٣- تُمْنَحُ جائِزَةُ نوبِل في كُلِّ ..... سَنَةٍ ..... إلىٰ مَنْ يُفيدُ الْبَشَرِيَّةَ في مَجالاتٍ مُحَدَّدَةٍ.
جایزهٔ نوبل هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریّت در زمینه‌های مشخص شده، سود برساند.

قام: برخاست
قام ب: پرداخت، اقدام کرد به
أقام: بر پا داشت

٤- كانَ ..... والِدُ ..... نوبِل قَدْ أَقامَ مَصْنَعاً لِصِناعَةِ مادَّةِ «النّيتروغليسِرين».
پدرِ نوبل کارخانه تولید نیتروگلیسیرین را تاسیس کرده بود.

٥- قامَ أَلْفِرِد بِإنشاءِ عَشَراتِ الْمَصانِعِ وَ الْمَعامِلِ في ..... عِشْرينَ ..... دَوْلَةً.
آلفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد.

٦- بَنىٰ نوبِل مُخْتَبَراً وَلٰكِنَّهُ انْفَجَرَ وَ انْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِـقَتْلِ ..... أَخيهِ الْأَصْغَرِ ..... .
نوبل آزمایشگاهی ساخت ولی آن منفجر و ویران شد و باعث قتلِ برادر کوچکش شد.

[۲] اِهْتَمَّ بـ : اهمیت داد به، اهمیت قائل شد برای، را مهم دانست، را با اهمیت دانست، اهتمام ورزید به.

ب .عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

= ما كان لـ (نداشت)
١- لَمْ يَكُنْ لِاخْتِراعِ الدِّيناميتِ تَأثيرٌ في تَسْهيلِ الْأَعمالِ الصَّعْبَةِ كَحَفْرِ الْأَنفاقِ وَ شَقِّ الْقَنَواتِ. ✗

اختراع دینامیت تاثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندنِ تونل‌ها و شکافتنِ کانال‌ها نداشت.

٢- خافَ نوبلِ أَنْ يَذْكُرَهُ النّاسُ بِالسّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذٰلِكَ فَقَدْ بَنىٰ مُؤَسِّسَةَ «جائِزَةِ نوبِل». ✓

نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش او را به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسهٔ «جایزهٔ نوبل» را ساخت.

٣- اَلَّذينَ حَصَلوا عَلىٰ جَوائِزِ نوبِل خِلالَ السَّنَواتِ الْماضيَةِ كانوا كُلُّهُم أَهْلاً لِذٰلِكَ. ✗

کسانی که جوایز نوبل را در طی سال‌های گذشته بدست آوردند، همگی شایستهٔ آن بودند.

لـ (دارد)
٤- لِكُلِّ اخْتِراعٍ عِلْميٍّ وَ ابْتِكارٍ في التِّقنيَّةِ وَجْهٌ نافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ. ✓

هر اختراع علمی و نوآوری در فناوری وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.

٥- إِنَّ الْمُخْتَرَعاتِ الْحَديثَةَ ساعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهيلِ أُمورِ الْحَياةِ. ✓

قطعاً اختراعات نوین، به بشر در آسان‌سازی امور زندگی کمک کرده است.

٦- كانَ غَرَضُ نوبِل مِنِ اخْتِراعِ الدّيناميتِ إشاعَةَ الْحُروبِ. ✗

هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ‌ها بود.

إعلَموا

اَلْحالُ (قید حالت)

آیا ترجمهٔ این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وَلَداً مَسْروراً. — پسرِ خوشحالی را دیدم.

ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرورَ. — پسرِ خوشحال را دیدم.

ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْروراً. — پسر را خوشحال دیدم.

مَسروراً در جملهٔ الف، و الْمَسْرورَ در جملهٔ ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسروراً در جملهٔ ج نیز همان نقش را دارد؟

در جملهٔ اوّل کلمهٔ « مَسْروراً » صفتِ «وَلَد»، و در جملهٔ دوم « الْمَسْرورَ » صفتِ « الْوَلَدَ »، و در جملهٔ سوم « مَسْروراً » حالتِ « الْوَلَدَ » است.

ذَهَبَتِ الْبِنتُ الْفَرِحَةُ. — الْبِنتُ: موصوف؛ الْفَرِحَةُ: صفت

ذَهَبَتِ الْبِنتُ فَرِحَةً. — فَرِحَةً: قید حالت (اَلْحال)

برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال»[١٨] می‌گوییم.

اِشتَغَلَ مَنصورٌ في الْمَزرَعَةِ نَشيطاً. — نَشيطاً: حال(قید حالت)

[١٨] تشخیصِ مرجعِ قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس«صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست.)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهندِسُ الشّابُّ في الْمَصنَعِ مُبْتَسِماً.

مهندس جوان لبخندزنان در کارخانه ایستاد.

رَأَيْتُ الطِّفلَتَيْنِ مُبْتَسِمَتَيْنِ.

دو کودک را لبخندزنان دیدم.

اَللّاعِبونَ الْإيرانيّونَ رَجَعوا مِنَ الْمُسابَقَةِ مُبْتَسِمَينَ.

بازیکنان ایرانی لبخندزنان از مسابقه برگشتند.

اِختَبِر نَفسَكَ(۱): عَيِّنِ «الْحالَ» في الْجُمَلِ التّاليَةِ.

۱- وَصَلَ الْمُسافِرانِ إلَى الْمَطارِ مُتَأَخِّرَينِ وَ رَكِبا الطّائِرَةَ. (حرف عطف)

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرَينِ

۲- تَجتَهِدُ الطّالِبَةُ في أداءِ واجِباتِها راضيَةً وَ تُساعِدُ أُمَّها. (حرف عطف)

دانش‌آموزِ دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / راضيَةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجونَ فَريقَهُمُ الْفائِزَ فَرِحينَ.

تماشاگران با شادی تیم برندهٔ خود را تشویق می‌کنند. / فَرِحينَ

۴- اَلطّالِبَتانِ تَقْرَآنِ دُروسَهُما مُجِدَّتَينِ.

دو دانش‌آموزِ دختر با تلاش و جدیّت درس‌هایشان را می‌خوانند. / مُجِدَّتَينِ

گاهی قید حالت به صورت جملهٔ اسمیّه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال:

الف. رَأَيتُ الْفَلّاحَ وَ هوَ يَجمَعُ الْمَحصولَ.

ب. أُشاهِدُ قاسِماً وَ هُوَ جالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَينِ.

کشاورز را دیدم، در حالی‌که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی‌که میان دو درخت نشسته است.

- در جملهٔ الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.
- در جملهٔ ب اگر فعل ماضی باشد،ترجمه به این شکل می شود:

شاهَدْتُ قاسِماً وَ هُوَ جالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَينِ.

قاسم را دیدم، در حالی‌که میان دو درخت نشسته بود.

جمله پایه + اسم معرفه + جمله حالیه

فعل ماضی + اسم معرفه + فعل ماضی ⇦ معادل ماضی بعید

شاهدْتُ قاسماً و **هو جَلَسَ** بين الشجرتينِ.

قاسم را دیدم در حالی که بین دو درخت **نشسته بود.**

فعل ماضی + اسم معرفه + فعل مضارع ⇦ معادل ماضی استمراری

جَلَسَ أعْضاءُ الْأُسْرَةِ أمَامَ التِّلْفازِ وَ **هُمْ يُشاهِدونَ** الْحُجّاجَ.

اعضای خانواده روبه‌روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را **تماشا می‌کردند.**

إختَبِر نَفسَكَ(۲): تَرْجِمِ الْآياتِ الْكَريمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحالَ».

۱- ﴿... وَ خُلِقَ الْإِنسانُ ضَعيفاً﴾ (نائب فاعل) النِّساء: ۲۸

ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الْحال:** ضَعيفاً

۲- ﴿وَ لا تَهِنوا[1] وَ لا تَحْزَنوا وَ أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ ...﴾ آل عِمران: ۱۳۹

ترجمه: و سست نشوید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الْحال:** أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ ...﴾ (خبر کان، صفت، مفعول) اَلْبَقَرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **الْحال:** مُبَشِّرينَ

۴- ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطمَئِنَّةُ ○ اِرْجِعي إِلىٰ رَبِّكِ راضِيَةً مَرضِيَّةً[2]﴾ (صفت) اَلْفَجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی و خداپسندگی به سوی پروردگارت بازگرد. **الْحال:** راضِيَةً ، مَرضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتونَ[3] الزَّكاةَ وَ هُم راكِعونَ﴾ اَلْمائِدَة: ۵۵

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند. **الْحال:** هُم راكِعونَ

.....

۱- **لا تَهِنوا:** سُست نشوید (وَهَنَ ـِ) ۲- **راضِيَةً مَرضِيَّةً:** با خشنودی و خداپسندگی ۳- **يُؤتونَ:** می‌دهند (آتیٰ، يُؤتي)، فعل مضارع معلوم من باب إفعال

بیشتر بدانیم:

۱) برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

- در زبان عربی دو نوع حال داریم: حال مفرد(اسم) – جمله حالیه

۲) حال مفرد: اسم نکره ای که حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که بسیاری از اوقات در انتهای جمله می‌آید.

- «مصادر» یا اسم های «معرفه به ال» نمی‌توانند حال واقع شوند.

۳) حال مفرد با مرجع حال از لحاظ جنس (مذکر-مؤنث) و از لحاظ تعداد (مفرد، مثنی و جمع) مطابقت می‌کند.

جاء الطّالبُ مُبتسِماً — جاء الطّالبـةُ مُبتسِمَـةً

جاء الطّالبانِ مُبتسِمَيْنِ — جاء الطّالبتانِ مُبتسِمتَيْنِ

جاء الطُّلّابُ مُبتسِمينَ — جاء الطّالباتُ مُبتسِماتٍ

- البته حواسمون باشه برای جمع غیر عاقل، حال به صورت مفرد مونث می‌آید:

يصنع المهندسونَ البيوتَ مُحكمـةً. — فرأيْتُ دموعَ والدَيَّ و هي تتساقط مِن أعينهما.

۴) برای تشخیص مرجع حال تا وقتی که «اسم ظاهر» است به ضمایر توجه نمی‌کنیم.

اَللّاعِبونَ الْإيرانيّونَ رَجَعـوا مِنَ الْـمُسابَقَةِ مَبْتَسِمينَ.

هاتانِ الْبِنتانِ قامَتـا بِجَوْلَةٍ عِلْميَّةٍ في الْإنترنت مَبْتَسِمتَينِ.

۵) تشخیص مرجع حال در صورتی که اسم ظاهر باشد اهمیت پیدا می کند؛ چون هنگام ترجمه، بهتر است حال را کنار مرجع حال بیاوریم. پس همیشه لازم نیست مرجع حال را مشخص کنیم.

يحمل الولدُ الحجارةَ ثقيلـةً. پسر سنگ را در حالی که سنگین است، حمل می‌کند.

يُنادي هذا الوالدُ ابْنَـهُ نائماً. این پدر پسرش که خوابیده را صدا می کند.

﴿... فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ ...﴾ البَقَرَة: ۲۱۳ و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد.

۶) برای ضمیر متکلم وحده، حال به صورت «مفرد مذکر» یا «مفرد مؤنث» می‌آید.

أنا ذهبْتُ إلى المدرسةِ ماشياً..ماشيـةً. .

برای ضمیر متکلم مع الغیر، حال به صورت «مثنی و جمع مذکر و مؤنث» می‌آید.

نحنُ نستمِعُ إلى القرآنِ خاشعَينِ..خاشعَتَينِ -خاشعينَ - خاشعاتٍ

۷) کلمه پرسش مناسب برای حال «کیف» است. جالب است بدانید هرگاه «کیف» با فعل تام به کار رود، نقش حال را می‌پذیرد. کیفَ جِئتَ؟ جِئتُ راكِباً.

کیف + فعل تام	کیف جِئتَ؟ حال
کیف + فعل ناقصه	کیف كان عاقبةُ المُكذبينَ؟ خبر كان
کیف + اسم	کیف حالك؟ خبر

۸) ضد حال ها (نقش‌های مشابه)

مفعول: يا إلهي، اِجعلني شكوراً.

صفت: كان الناسُ أمـةً واحدةً.

خبر افعال ناقصه: كان رجلٌ جالِساً.

اَلتَّمارينُ

● اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثْ في مُعْجَمِ الدَّرسِ عَنْ كَلِمَةٍ مُناسِبَةٍ لِلتَّوضيحاتِ التّالِيَةِ.

۱- أُسْلوبٌ أوَ فَنٌّ في إنْجازِ عَمَلٍ، أَوْ طَريقٌ يَخْتَصُّ بِـمِهْنَةٍ، أَوْ عِلْمُ الصِّناعَةِ الْحَديثَةِ. **اَلتِّقْنِيَّة:** فنّاوری (تکنیک)

شیوه یا هنری در انجام یک کار، یا راهی که به یک شغل اختصاص دارد، یا دانش صنعت نوین.

۲- مَمَرٌّ تَحْتَ الْأَرضِ أَوْ في الْجَبَلِ، طولُهُ أَكْثَـرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَ مَخْرَجٌ. **اَلنَّفَق:** تونل مدخل ≠ مخرج

راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مِنطَقَةٌ مُرتَفِعَةٌ فَوقَ سَطحِ الْأَرضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. **اَلتَّلّ:** تپّه

منطقه‌ای بلند بالای سطح زمین که از کوه کوچک‌تر است.

٤- مَكانُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ النُّحاسِ وَ نَحْوِها في الْأَرضِ. **اَلْمَنْجَم:** معدن

جای طلا و نقره و مس و مانند این‌ها در زمین است.

٥- اَلَّذي يَسْعىٰ في إنجازِ عَمَلِهِ، وَ لا يَشْعُرُ بِالتَّعَبِ. **اَلدَّؤوب:** با پشتکار

کسی که در انجام کارش تلاش می‌کند و احساس خستگی نمی‌کند.

٦- وَزْنٌ يُعادِلُ أَلْفَ كيلوغرامٍ. **اَلطَّنّ:** تُن [جمع طنّ = أطنان]

وزنی که با هزار کیلوگرم برابر می‌شود.

● اَلتَّمرينُ الثّاني: اِقْرَأِ النَّصَّ التّالـيَ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِماتِ الْحَمْراءِ، وَ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنْكَ.

اَلْخُطبَةُ الْمِئَتانِ وَ الرّابِعَةُ وَ الْعِشرونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلاغَةِ

... وَ اللّهِ، لَوْ أُعْطيتُ الْأَقاليمَ السَّبْعَةَ بِما تَحْتَ أَفلاكِها عَلىٰ أَنْ أَعْصيَ اللّهَ في نَـمْلَةٍ أَسْلُبُها [٢] جُلْبَ [٣] شَعيرَةٍ [٤]، ما فَعَلْتُ. وَ إِنَّ دُنْياكُمْ عِنْدي لَـأَهْوَنُ [٥] مِنْ وَرَقَةٍ في فَمِ جَرادَةٍ [٦] تَقْضَمُـها [٧]. ما لِعَليٍّ وَ لِـنَعيمٍ [٨] يَفْنىٰ وَ لَذَّةٍ لا تَبْقىٰ؟! نَعوذُ بِاللّهِ مِنْ سُباتِ [٩] الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ وَ بِهِ نَسْتَعينُ [١٠].

خطبهٔ دویست و بیست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، **اگر** سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست **به من داده می شد** تادر مورد مورچه‌ای از خدا نافرمانی کنم و **پوستِ جویی** را از آن **به زور بگیرم**، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیایتان نزدِ من از برگی در دهانِ **ملخی که آن را می‌جود**، **پست‌تر** است. علی را چه کار با **نعمتی** که نابود می‌شود و لذّتی که نمی‌ماند؟! از **به خواب رفتنِ خِرد** و **زشتیِ لغزش** به خدا پناه می‌بریم و از او **یاری می‌جوییم**.

لَوْ أُعْطيتُ : اگر به من داده می‌شد/ أَسْلُبُ: به زور بگیرم/ جُلْبَ: پوست/ شَعيرَةٍ: جویی/ أَهْوَنُ: پست‌تر / جَرادَةٍ: ملخی
تَقْضَمُ: می‌جود/ نَعيمٍ: نعمتی/ سُباتِ الْعَقْلِ: خواب رفتنِ خِرد / قُبْحِ الزَّلَلِ: زشتی لغزش/ نَسْتَعينُ: یاری می جوییم

۱- إعْرابَ هٰذِهِ الْكَلِماتِ؟

نَـمْلَةٍ: مجرور بحرف جرّ بالكسرة — **جُلْبَ:** مفعول،منصوب بالفتحة
اَلْعَقْلِ: مضاف اليه، مجرور بالكسرة — **جَرادَةٍ:** مضاف اليه، مجرور بالكسرة

۲- نَوْعَ فِعْلِ «فَعَلْتُ» وَ صيغَتَهُ: فعلٌ ماضٍ، متكلمٌ وحدهٌ
۳- نَوْعَ فِعْلِ «تَقْضَمُ» وَ صيغَتَهُ: فعلٌ مضارعٌ، مفردٌ مؤنثٌ غائبٌ
٤- جَمْعَيـنِ لِلتَّكْسيـرِ فِي النَّصِّ: الْأَقاليمَ: الْإقليم / أَفلاك: فَلَك
٥- اَلْفِعْلَ الْمَجهولَ فِي النَّصِّ: أُعْطيتُ
٦- عَدَدَ الْأَفْعالِ فِي النَّصِّ:
تِسعَةُ أفعالٍ (أُعْطيتُ - أَنْ أَعْصيَ – أَسْلُبُ - ما فَعَلْتُ – تَقْضَمُ - يَفْنىٰ - لا تَبْقىٰ – نَعوذُ – نَسْتَعينُ)

.....

۱- **إنجاز:** انجام — ۲- **سَلَبَ:** أَخَذَ مِنْهُ قَهْراً — ۳- **اَلْجُلْب:** قِشْرُ النَّباتِ وَ خَشَبُهُ — ٤- **اَلشَّعيرَة:** حَبَّةُ نَباتٍ
٥- **اَلْأَهْوَنُ:** اَلْأَحْقَرَ — ٦- **اَلْجَراد:** حَشَرَةٌ مُضِرَّةٌ تَأْكُلُ الْمَحاصيلَ الزِّراعيَّةَ وَ النَّباتاتِ — ۷- **قَضَمَ:** كَسَرَ بِأَطرافِ أَسنانِهِ
۸- **اَلنَّعيم:** اَلْمال، اَلْجَنَّة — ۹- **اَلسُّبات:** اَلنَّوْمُ الْخَفيفُ — ۱۰- **اِسْتَعانَ:** طَلَبَ الْمُساعَدَةَ

● **اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: ضَعْ فِي الدّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُناسِبَ. «كَلِمَةٌ واحِدَةٌ زائِدَةٌ»**

۱- اَلْقَناةُ — [۳] تُرابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْماءِ، وَ قَدْ يُسَمّىٰ بِذٰلِكَ وَ إِنْ زالَتْ [۱] عَنْهُ الرُّطوبَةُ.
۲- اَلْفيزياءُ — [۵] شَريطٌ [۲] يَسْتَعْمِلُـهُ رُكّابُ الطّائِراتِ وَ السَّيّاراتِ لِلنَّجاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
۳- اَلطّين — [۲] عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصائِصِ الْمَوادِّ وَ الظَّواهِرِ الطَّبيعيَّةِ وَ الطّاقَةِ.
٤- اَلتِّلال — [۶] حَشَرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحاصيلَ الزِّراعيَّةَ تَسْتَطيعُ أَنْ تَقْفِزَ مِتْراً واحِداً.
٥- حِزامُ الْأَمانِ — [۱] نَهْرٌ واسِعٌ أَوْ ضَيِّقٌ [۳] لِحَرَكَةِ الْمياهِ مِنْ مَكانٍ إِلىٰ آخَرَ.
٦- اَلْجَرادَةُ

.....

۱- **زالَ ـُ:** سپری و نابود شد — ۲- **شَريط:** نوار — ۳- **اَلضَّيِّق:** تنگ ≠ واسع

١- اَلْقَناةُ (کانال) نَهْرٌ واسِعٌ أَوْ ضَيِّقٌ لِحَرَكَةِ الْمياهِ مِنْ مَكانٍ إِلىٰ آخَرَ.
رودی پهناور یا تنگ (باریک) برای حرکت آب‌ها از جایی به جای دیگر.

٢- اَلْفيزياءُ (فیزیک) عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصائِصِ الْمَوادِّ وَ الظَّواهِرِ الطَّبيعيَّةِ وَ الطّاقَةِ.
علمی که دربارهٔ ویژگی‌های مواد و پدیده‌های طبیعی و انرژی جستجو می‌کند.

٣- اَلطّين (گِل) تُرابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْماءِ، وَ قَدْ يُسَمّى بِذٰلِكَ وَ إِنْ زالَتْ عَنْهُ الرُّطوبَةُ.
خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبت از آن زایل شود.

٥- حِزامُ الْأَمانِ (کمربند ایمنی) شَريطٌ يَسْتَعْمِلُهُ رُكّابُ الطّائِراتِ وَ السَّيّاراتِ لِلنَّجاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
نواری که سرنشینان هواپیما و خودروها برای نجات و رهایی از خطر آن را به کار می‌برند.

٦- اَلْجَرادَةُ (ملخ) حَشَرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحاصيلَ الزِّراعيَّةَ تَسْتَطيعُ أَنْ تَقْفِزَ مِتْراً واحِداً.
حشره‌ای که محصولات کشاورزی را می‌خورد و می‌تواند یک متر بپرد.

● اَلتَّمرينُ الرّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ.

(هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می‌دانی که؟

١- ... تَلَفُّظَ «گ» وَ «چ» وَ «ژ» مَوجودٌ فِي اللَّهجاتِ الْعَرَبيَّةِ الدّارِجَةِ [١] كَثيراً؟!
تلفظ «گ»،«چ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانهٔ عربی زیاد وجود دارد(هست)؟

٢- ... الْمُغولَ اسْتَطاعوا أَنْ يَهْجُموا عَلَى الصّينِ عَلىٰ رَغْمِ بِناءِ سورٍ [٢] عَظيمٍ حَوْلَها؟
مغول‌ها با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن(چین) توانستند به چین (آن)حمله کنند؟

٣- ... الْحوتَ يُصادُ لِاسْتِخْراجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصناعَةِ مَوادِّ التَّجْميلِ [٣]؟
نهنگ برای بیرون آوردن روغن از کبدش برای ساخت مواد آرایشی شکار می‌شود؟

٤- ... الْخُفّاشَ هُوَ الْحَيَوانُ اللَّبونُ الْوَحيدُ الَّذي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيَرانِ [٤] ؟
خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می‌تواند پرواز کند؟!

٥- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعالَمِ يَفوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمَليونِ مَرَّةٍ تَقريباً؟
تعداد (شمار) مورچه‌ها در جهان تقریباً (نزدیک به) یک میلیون بار بیشتر (بالاتر) از تعداد (شمار) آدمیان است؟

٦- ... طيسفون قُرْبَ بَغداد كانَتْ عاصِمَةَ [٥] السّاسانيّينَ؟
تیسفون نزدیک بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟

٧- ... حَجْمَ دُبِّ الْباندا [٦] عِنْدَ الْوِلادَةِ أَصْغَرُ مِنَ الْفَأْرِ؟
حجم(اندازه، قد) خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است؟

اسم أنّ خبر اول أنّ خبر دوم أنّ

٨- ... الزَّرافَةَ بَكْماءُ لَيْسَتْ لَها أَحْبالٌ صَوتيَّةٌ [٧] ؟
زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟
(«لیست» جمله بعد از نکره وصفیه نیست؛ چون بکماء اسم معناست و صفت نمی پذیرد؛ پس «لیست»، خبر دوم أنّ است و در فارسی با حرف «و» به هم مرتبط می شوند.)

٩- ... وَرَقَةَ الزَّيتونِ رَمْزُ [٨] السَّلامِ؟
برگ زیتون نماد صلح است؟!

.....

١- **اَلدّارِجَة:** عامیانه
٢- **السّور:** دیوار
٣- **مَوادُّ التَّجْمیلِ:** موادّ آرایشی
٤- **الطَّیران:** پرواز، پرواز کردن
٥- **العاصِمَة:** پایتخت «جمع: اَلْعَواصِم»
٦- **دُبُّ الباندا:** خرس پاندا
٧- **اَلْاَحْبالُ الصَّوتیَّةُ :** تارهای صوتی «اَلْاَحْبالُ: جمع/ الْحَبْل: مُفرَد»
٨- **اَلرَّمْز:** نماد، سمبل «جمع: اَلرُّموز»

برگ زیتون در نوک پرنده‌ای سفید نماد صلح است؛ این موضوع به داستان نوح علیه السلام بر می‌گردد. نوح در کشتی توفان زده بود که دید پرنده‌ای که برگ زیتونی به نوک گرفته بود به سمت کشتی می‌آید؛ از دیدن این صحنه خوشحال شد و دانست خشم خدا به پایان رسیده است و این برگ نشان میدهد جزیره‌ای سر از آب در آورده است. این داستان نماد صلح شد. پس از جنگ جهانی دوم، پیکاسو از طرح همان کبوتر سفید برای نشان دادن صلح و دوستی به عنوان نشان کنگرهٔ جهانی صلح در پاریس در سال ۱۹۴۹ بهره برد.

- به بیان ویژگی‌های دستوریِ (ساختاری) کلمهٔ بیرون از جمله، در زبان عربی «**اَلتَّحلیل الصَّرفي**» می‌گویند.
- و به ذکر نقش دستوریِ کلمه، یعنی جایگاهِ آن در جمله و علامتِ انتهای کلمه در زبان عربی «**إعْراب**» می‌گویند.

●اَلتَّمرینُ الْخامِسُ: عَیِّنِ الصَّحیحَ في التَّحلیلِ الصَّرفيِّ وَ الْإعرابِ لِما أُشیرَ إلَیهِ بِخَطٍّ.

{ اَلْعُمّالُ الْمُجتَهِدونَ یَشتَغِلونَ في الْمَصْنَعِ.} {نَجَحَتِ الطّالِباتُ فِي الامْتِحانِ.}

١ ٢ ٣ ٤ ١ ٢ ٣

١- اَلْعُمّالُ	أ. اِسْمٌ، جَمعُ تَکسیرٍ، اِسْمُ فاعِلٍ، مُعَرَّفٌ بِأل، وَ مُعْرَبٌ	**مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفوعٌ بِالضَّمَّةِ ☑**
	ب. اِسْمُ مُبالَغَةٍ، جمْعٌ مُکَسَّرٌ وَ مُفرَدُهُ «الْعامِلُ»	فاعِلٌ وَ مَرْفوعٌ بِالضَّمَّةِ

٢- الْمُجتَهِدونَ	أ. اِسْمُ فاعِلٍ، جمْعٌ مُذَکَّرٌ سالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	**صِفَةٌ وَ مَرْفوعَةٌ بِالتَّبَعیَّةِ لِمَوصوفِها ☑**
	ب. اِسْمُ مَفْعولٍ ، مُثَنّی، مُذَکَّرٌ، نَکِرَةٌ، مَبْنیٌّ	مُضافٌ إلَیهِ وَ مَجرورٌ بِـ «و» في «ـون»

٣- یَشتَغِلونَ	أ. فِعْلٌ، جمْعٌ مُذَکَّرٌ غائِبٌ، ثُلاثِيٌّ مَزیدٌ مِنْ بابِ اِفْتِعال، مَعْلومٌ، لازِمٌ	**خَبَرٌ[19] ☑**
	ب. فِعْلٌ مَضارِعٌ، جمْعٌ مُذَکَّرٌ مُخاطَبٌ، مَجْهولٌ، ثُلاثِيٌّ مُجَرَّدٌ، مُتَعَدٍّ	فاعِلٌ

٤- الْمَصْنَعِ	أ. اِسْمُ مَفْعولٍ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مُضافٌ إلَیهِ وَ مَجرورٌ
	ب. اِسْمُ مَکانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَکَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	**مَجْرورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (في الْمَصْنَعِ: جارٌّ وَ مَجْرورٌ) ☑**

١- نَجَحَت	أ. فِعْلٌ مَاضٍ[20]، مُفْرَدٌ مُذَکَّرٌ مُخاطَبٌ، ثُلاثِيٌّ مَزیدٌ مِنْ بابِ إفعال، مَجْهولٌ	
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غائِبٌ، ثُلاثِيٌّ مُجَرَّدٌ، مَعْلومٌ، لازِمٌ ☑	

٢- اَلطّالِباتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَکَّرٌ سالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأل	مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفوعٌ بِالضَّمَّةِ
	ب. اِسْمُ فاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	**فاعِلٌ وَ مَرْفوعٌ بِالضَّمَّةِ ☑**

٣- اَلِامتِحانِ	**أ. مَصْدَرٌ مِنْ بابِ اِفْتِعالٍ، مُفْرَدٌ مُذَکَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِأل**	**مَجْرورٌ بِحَرفِ جَرٍّ (في الامتِحانِ: جارٌّ وَ مَجْرورٌ) ☑**
	ب. اِسْمُ تَفْضیلٍ، مُفْرَدٌ، مُذَکَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمیَّةِ[21]	صِفَةٌ وَ مَجْرورَةٌ بِالتَّبَعیَّةِ لِمَوصوفِها

[19] ذکر اعراب خبر، وقتی به صورت فعل است، از اهداف کتاب **نیست**.
[20] **فِعْلٌ ماضٍ**: فعل ماضی
[21] **مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمیَّةِ**: معرفه به علم بودن

● اَلتَّمرينُ السّادِسُ: لِلتَّرجَمَةِ.

۱- كَتَبَ: نوشت	
كُتِبَ التَّمرينُ: تمرین نوشته شد.	لِمَ لا تَكْتُبينَ دَرْسَكِ؟ چرا درست را نمی‌نویسی؟
لَمْ تَكْتُبي شَيئاً: چیزی ننوشتی.	
۲- تَكاتَبَ :نامه نگاری کرد	
اَلصَّديقانِ تَكاتَبا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَيُّهَا الصَّديقانِ،تَكاتَبا: ای دوستان، با یکدیگر نامه‌نگاری کنید.
تَكاتَبَ الزَّميلانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.	
۳- مَنَعَ: باز داشت، منع کرد	
مُنِعْتُ عَنِ الْمَوادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از موادّ قندی منع شدم.	لا تَمْنَعْنا عَنِ الْخُروجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
شاهَدْنا مانِعاً بِالطَّريقِ: مانعی را در راه دیدیم.	
۴- اِمْتَنَعَ: خودداری کرد	
كانَ الْحارِسُ قَدِ امْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	لا تَمْتَنِعوا عَنِ الْمُطالَعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.
لَنْ نَمْتَنِعَ عَنِ الْخُروجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	
۵- عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد	
لِمَ ما عَمِلْتُم بِواجِباتِكُم؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَ تَعْمَلونَ فِي الْمَصنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می‌کنید؟
اَلْعُمّالُ مَشغولونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	
۶- عامَلَ: رفتار کرد	
إلٰهي، عامِلْنا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إلٰهي، لا تُعامِلْنا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگری‌ات با ما رفتار نکن.
كانوا يُعامِلونَنا جَيِّداً: به خوبی با ما رفتار می‌کردند.	
۷- ذَكَرَ: یاد کرد	
قَدْ ذَكَرَ الْمُؤمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذُكِرْتَ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدم.
يَذْكُرُ الْأُستاذُ تَلاميذَهُ الْقُدَماءَ: استاد از شاگردان قدیمی‌اش یاد می‌کند.	
۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورْد	
جَدّي وَ جَدَّتي تَذَكَّراني: پدربزرگ و مادر بزرگم مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنا الْمُدَرِّسُ: معلّم ما را به یاد خواهد آورد.
لا أَتَذَكَّرُكَ يا زَميلي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی‌آورم.	

● اَلتَّمرينُ السّابِعُ: عَيِّنِ «الْحالَ» فِي الْعِباراتِ التّالِيَةِ.

۱- مَنْ عاشَ بِوَجْهَينِ، ماتَ خاسِراً.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می‌میرد./ خاسِراً

نکته: لِمَ / لَمْ ← لِمَ: برای چه ، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبي: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع تغییر یافته= ماضی منفی : لَمْ تَكْتُبي = ننوشتی

۲-أَقوَى [۲۲] النّاسِ مَن عَفا[۱] عَدُوَّهُ مُقتَدِراً[۲۳].
قوی‌ترین مردم کسی است که دشمنش را با اقتدار (در حالی که قدرت دارد) عفو کند./ مُقتَدِراً

۳- عِندَ وُقوعِ الْمَصائِبِ تَذهَبُ الْعَداوَةُ سَرِيعَةً.
هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود./ سَرِيعَةً

فعل شرط جواب شرط
٤- مَنْ أَذْنَبَ[۲] وَ هوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النّارَ وَ هوَ يَبكي.
هر کس گناه کند در حالی‌که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی‌که گریه می‌کند./ هوَ يَضْحَكُ- هوَ يَبكي

٥- يَبقَى الْمُحسِنُ حَيّاً وَ إنْ نُقِلَ إلىٰ منازِلِ الْأَمواتِ.
انسان نیکوکار زنده می‌ماند اگرچه به منزل‌های مردگان منتقل شده باشد.(فوت کرده باشد)/ حَيّاً

٦- إذا طَلَبْتَ أَنْ تَنجَحَ في عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحيداً وَ لا تَتَوَكَّلْ عَلَى النّاسِ.
اگر بخواهی در کارت موفّق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن./ وَحيداً

۱. **عَفا:** عفو کرد ۲. **أَذْنَبَ:** گناه کرد

● اَلتَّمرينُ الثّامِنُ: عَيِّنِ الصَّحيحَ في الْمُفرَدِ وَ جَمعِهِ.

۱- مَصنَع(مَصانِع)، صِناعات (صِناعَة)
کارخانه صنعت‌ها، پیشه‌ها

۲- طَعام (أَطعِمَة)، مَطاعِم (مَطعَم)
غذا رستوران

۳- ظاهِرَة(ظَواهِر)، مَظاهِر (مَظهَر)
پدیده قیافه‌ها

۴- صَبيّ ، صِبيان ✓
پسر،نوجوان

۵- عَظْم(عِظام) ، أعاظِم (أعظَم)
استخوان بزرگان، بزرگ‌ترها

۶- مَملكَة (مَمالِك)، مُلوك (مَلِك)
کشور پادشاهان

۷- رَئيس (رُؤَساء)، رُؤوس(رأس)
مهتر قوم، رئیس سرها

۸- قَناة ، قَنَوات ✓
کانال

۹- عامِل ، عُمّال ✓
کارگر

۱۰- حَبْل ، أَحبال ✓
ریسمان

۱۱- طَريق ، طُرُق ✓
پسر،نوجوان

۱۲- مَنجَم(مَناجِم)، أنجُم (نَجْمَة)
معدن ستارگان

۱۳- جِرْم(أجرام)، جَرائم (جَريمَة)
جسم گناهان، جُرم‌ها

۱۴- أَدَاة ، أَدَوات ✓
ابزار، وسیله

۱۵- سَهْل ، سُهول ✓
دشت

۱۶- عَمَل(أعمال)، أعلام (عَلَم)
کار پرچم‌ها، بزرگان خاندان

۱۷- نَفَق ، أَنفاق ✓
تونل

۱۸- لَحْم ، لُحوم ✓
گوشت

۱۹- نَحْو ، أَنحاء ✓
مانند، سمت و سو

۲۰- تَلّ ، تِلال
تپه

۲۲ **أَقوَى**، بر وزن «أَفعَل»: اسم تفضیل است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می کنیم. مشابه آن: أَولَى، أَتقَى، أَعلَى
۲۳ برای دبیر: **مقتدر** :بااقتدار، توانا، زورمند، قادر، قدرتمند، قدر، نیرومند/ **اقْتَدَرَ** : **اقْتِدَاراً** [**قدر**] علیه: بر او توانائی یافت/ **قَدْر** : مص، توانگری، بزرگواری، وقار، شخصیت، نیرو و توانائی